پیکار پامیر ۲۰۱۲/۰۴/۱۰

نگاهی انتقادی بر «خاطرات سیاسی» محمدصادق مجددی

(حضرت شوربازار ۲۰۱۲/۰۴/۰۱)

لفظِ بی معنی نباشد آنقدر ها دلنشین حرف موزونی که بی پهلوست، تیر بی پَراست (بیدل)

هم میهنان گرامی! هرچند خاطره نویسی، بالذات تاریخ نگاری نیست، اما غالباً میتواند برای تاریخ نگاران ما، ممد واقع گردد. خاصتاً، مادامکه درکشور ما، در اثر شیوع بیماری بیسوادی یا کم سوادی دراز مدت از یکطرف و جلو گیری کوردلانهٔ رژیم های مستبد و خصم علم و فرهنگ از سوی دیگر، حقایق مربوط به رویداد های تاریخی کمتر مکتوب و مدون شده عمدتاً از سینه یی به سینه یی، آنهم تاحد و زمان معین انتقال میکند، چه بسا به مرور زمان، تحریفها و تقلید ها، یا حشو و زوایدی درآنها را ه یابند. بازهم، خاطره نویسی درحال و احوال خاص کشورما، غنیمتی شمرده میشود.
فراموش نباید کرد که هرخاطره هم نمیتواند به تنهایی، خلا های تاریخی را پُرکند، زیرا اگرخاطره نویس نتواند کشش و تقلای حُب و بغضِ درونی و یا گرایشات خاص فکری و طبقاتی اش را فرو نشاند و قادر نباشد امانت داری های لازم را رعایت کند، مسلماً خاطراتش فاقد هرنوع اعتبارتاریخی و اجتماعی میگردد.
درسالهای اخیر، بخصوص در بیشتر از سه دههٔ اخیرکه تعقیدات حکومتی و سانسور های مطبوعاتی درهم ریخت و هم میهنان ما درنتیجهٔ کودتای خونین ثوربه هزار هزار رهسپارکشور های دیگر شدند، سلسله یی از کتابها و خاطره های تلخ و شیرین در اینجا و آنجا اقبال نشر و پخش یافتند و برخی از واقعیت های پنهان ماندهٔ تاریخی از حریم ذهن زنده مانده ها و یا از میان جعبه های سر به مُهر بیرون جهیدند و بدین گونه، فصل جدیدی در بخش تدوین، تألیف و نشر مطالب مهم تاریخی (البته پس از نشر کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ ") گشوده گشت. البته پیشرفت و تکامل بیشتر تکنالوژی بشر، بخصوص دربخش (الکترونیک و کمپیوتر) نیزنقش مأثرخودش را در این زمینه داشته و دارد.
بهمین سلسله، باید متذکر شد که چندی قبل، بخش اول " خاطرات سیاسی " محمد صادق مجددی یا یکی از حضرات شوربازار کابل بدستم رسید. باید گفت که محمد صادق مجددی کسی بود که در تحریکات ضد اصلاحات سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و طرح براندازی وی در دههٔ دوم سدهٔ گذشته که با همکاری و همنوایی برادربزرگترش (فضل عمر مجددی- نورالمشایخ)، تعدادی از "علما و روحانیون" قشری دیگر و برخی از خان ها و سرکرده های قبایل آنسوی خط "دیورند" و احتمالاً با موافقت انتجلنت سرویس هند برتانوی توأم بود، نقش فعال داشت. و نیز، او کسی بود که پس از فرار "نورالمشایخ" ازکابل بخاک هند برتانوی، مسؤولیت ادارهٔ خانقاه حضرات شوربازار را به عهده گرفت و یکبار هم در نتیجهٔ طرح توطئهٔ سیاسی علیه امان الله خان، برای مدتی به زندان افگنده شد. محمد صادق مجددی همچنان، در دامن زدن به شورشهای ضد امانی و به قدرت رسا نیدن حبیب الله کلکانی، درارتباط با مجددی های کوهدامن و کوهستان، نقش بازی کرد. درهیأت اعزامی سردار عنایت الله خان (جانشین اعلیحضرت امان الله خان) ، از ارگ سلطنتی به قصر باغ بالا نزد رهبر شورشیان شمالی سهم گرفت و باز، در تهیهٔ "دو بال" طیاره از منابع هند برتانوی (ازطریق سفارت انگلیس درکابل) و فرار دادن عنایت الله خان از کابل به پشاور نقش بازی کرد. کارنامهٔ دیگر محمد صادق مجددی را میتوان در مخالفت بعدی اش با حبیب الله کلکانی و قرار گرفتن در جناح سپه سالارمحمد نادرخان و بالاخره، بقدرت رسانیدن اعلحضرت نادرخان ، جُست و جو کرد. در اولین روز های امارت اعلحضرت نادرخان، باز هم در رأس یک هیأت دولتی و با یک جلد قرآن مهمور با مهُر و امضای نادرخان، از کابل نزد حبیب الله کلکانی درکاخ جبل السراج رفته با لیت و لعل و دیپلوماسی نوع خانقایی، امیرقبلی را با بیست تن از یاران نزدیکش برای اعدام نزد امیر جدید (نادرخان) بکابل آورد.
وی که علاوه از موقف روحانی اش، عنصرسیاسی قدرت طلب نیز بود، در دوران سلطنت جنرال نادرخان و برادران او، خودش و برادر بزرگش (نورالمشایخ) به کرسی های وزارت و سفارت تکیه زدند.
بهرحال، محمد صادق مجددی شاید "خاطرات سیاسی" اش را در سالهای ماموریت خویش بحیث وزیرمختار رژیم نادرخان در مصر نوشته باشد. وقتی من، بخش اول این خاطرات را مرور کردم، متأسفانه به یک سلسله اغراض ایدئولوژیک، اضافه گویی ها و تناقضات آشکار بر خوردم که نهایتاً نتوانستم دران موارد سکوت اختیار نمایم. به اعتقاد من، این خاطرات پیر سیاستمدار بایستی سالها پیش غرض آگاهی علاقه مندان به جریانات درد انگیز دههٔ دوم و سوم سدهٔ گذشته و قضاوت هم میهنان ما، توسط بازمانده های وی منتشر می شد که نشد. احتمالاً تعلل فرزندان محمد صادق خان مجددی نیز ناشی ازهمان اضافه گویی ها، جهت گیریهای ایدئولوژیک و تناقضات مندرج درمتن آن باشد.

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ

ولی به همه حال، اینک برداشتهای انتقادی خودم از این " خاطرات" را سوای آنکه خا طره نویس را دیده و یا خصومتی با وی داشته باشم، بعنوان یک افغان وطندوست و علاقمند به مسایل تاریخی کشورم مینگارم:
آقای محمد هاشم مجددی منتظم یا مهتمم رسالهٔ "خاطرات سیاسی" مورد نظر، درصفحهٔ سیزدهم آن چنین مینویسد :
"... بعد از قتل امیر حبیب الله خان، نصرالله خان برادر امیر شهید و امان الله خان پسر سومش که حین قتل پدر نایب ایشان در کابل بود، با حضرات فضل محمد مجددی و فضل عمر مجددی تماس گرفتند و تأیید ایشان را جهت جانشینی برای کرسی سلطنت طلب کردند. حضرات مذکور شرط گذاشتند هرکسیکه سلطنت را میخواهد باید در قدم اول اعلان استقلال افغانستان را بر علیه انگلیسها بنماید، استقلال کامل کشور را حاصل کند و حکومت اسلامی بر اساس شریعت اسلام را پایه گذاری کند. درملاقاتی که صورت گرفت معین السطنه این شرط را قبول نکرد ولی امان الله خان با قبولی این شرط تأیید حضرات را بدست آورد و اعلام پادشاهی نمود ..."
باید گفت که:
اول) حصول استقلال سیاسی مملکت از قبل نه تنها آرزوی اصلی اعلیحضرت امان الله خان را تشکیل میداد، بلکه این مقصد سیاسی در مادهٔ هشتم مرامنامهٔ فعالان جنبش مشروطه خواهی از قبل نیز گنجانیده شده بود. مادهٔ هشتم مرامنامه چنین است: **"تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج"**
پس، وقتی ادعا میشود که " حضرات شرط گذاشتند هرکسیکه سلطنت را میخواهد باید در قدم اول اعلان استقلال افغانستانرا بر علیه انگلیس ها بنماید"؛ یک گزافه گویی محض و خود خواهی آشکار میباشد.
دوم) هنگامیکه امیرحبیب الله خان در کله گوش لغمان به شهادت رسید، نصرالله خان برادر امیر و عنایت الله خان فرزند امیر، با خود امیر درخارج از کابل و امان الله خان عملاً نایب امیردرکابل بود. چگونه این دو در یکزمان توانستند به "حضرات" درشوربازار مراجعه نموده "کسب تکلیف" نمایند؟
سوم) به اعتقاد ما، امان الله خان که خود از یکطرف مدعی تاج و تخت بعد از پدر، رهبر مشروطه خواهان بخش دربار و در رسیدن به پادشاهی قاطع و مصمم و معتقد به حصول استقلال و تجدد در افغانستان بود، هیچگونه نیازی نداشت تا اولتر از همه، از "حضرات" کسب تکلیف نماید. البته تاجاییکه واقعیت های تاریخی بیان میدارند، فضل محمد مجددی (شمس المشایخ) از قبل با شهزاده امان الله خان (عین الدوله) تماس و آشنایی داشت و از طرز تفکرو آرزومندیهای وی مطلع بود و بهمان دلیل هم بود که به رضا و رغبت خود، نه تنها پشتیبانی اش از امان الله خان را اعلان کرد، بلکه تاج شاهی را نیزبخوشی و با دست خودش به سرشاه جوان گذاشت و درجنگ استقلال خواهی عملاً اشتراک نمود. چنانکه تاریخ گواهی میدهد، پاداش این همه پشتیبانی و سهمگیری و تاجگزاری را با حصول لقب "شمس المشایخ"، نشان "لمر اعلی" و هزاران جریب زمین حاصلخیز در شمالی ازسوی امان الله خان دریافت نمود. درحالیکه صد ها مبارز آزاده و رشید افغان که یا اندرین راه مقدس شهید شدند و یا زنده برگشتند، از هیچ نوع امتیاز مادی یامعنوی برخوردار نشدند.
چهارم) معلوم نیست درآن موقع بسیار حساس (نگرانی و پراگنده گی) پس ازشهادت امیرحبیب الله خان، چگونه و در کجا میان حضرات ازیکسو و امان الله خان و معین السلطه از سوی دیگر ملاقات صورت گرفت که " معین السلطنه شرط {حصول استقلال} را قبول نکرد، ولی امان الله با قبولی این شرط تأیید حضرات را بدست آورد و اعلان پادشاهی نمود" ؟ درحالیکه امان الله خان تا آنزمان آنقدردرمیان اهل دربار، قشر روشنفکر، ارتش و ملت افغانستان محبوبیت کسب نموده بود که تأیید یا عدم تأیید "حضرات" تغییری به حالش وارد نمی آورد.
پس آیا دراین گفتارکه درج صفحهٔ سیزدهم " خاطرات " گردیده، گزافه گویی و تبختر و تناقض به مشاهده نمیرسد؟
درصفحهٔ چهاردهم و پانزدهم "خاطرات" چنین میخوانیم : " ... درسمت جنوبی جنرال محمد نادرخان اردوی خود را امر عقب نشینی داد و خودش خواست که از میدان جنگ خارج شود، ولی مولانا عبدالرحمن خان او را تهدید نمود که هرگاه عقب نشینی کند او را خواهد کشت.... همانا مجاهدین به سرکردگی حضرت صاحب فضل عمرمجددی و قائد اردو که شاه محمود خان برادر نادرخان بود، در منطقهٔ پیوار پیشرفت نموده داخل خاک هندوستان شدند... ولی شاه جوان بعد ازمدت چهارسال تحت تأثیر اطرافیان خود بخصوص محمود طرزی که خسر وی نیز بود قرارگرفت و خواست یک سلسله رسوم و تقالید اروپایی را به شمول اجراآت مصطفی کمال اتاترک درافغانستان پیاد کند ... ولی حضرات مجددی سیاست جدید امان الله خان را قبول نکردند"
قبل از مطالعهٔ این صفحه و این سطور، هرگز نمیدانستم و درهیچ گوشه یی از تاریخ هم نخوانده بودم که شخصی بنام "مولانا عبدالرحمن" در جبهه یکتیا به نادرخان این اخطار را داده باشد. ولی این را شنیده بودم که گویا " شمس المشایخ " جلو اسب نادرخان را گرفته و به اوعتاب کرده تا فرار نکند. هرگاه از این نکته بگذریم، پیشرفت مجاهدین به " سرکردکی حضرت صاحب فضل عمر مجددی" و قیادت "شاه محمود خان" بداخل خاک هند درمنطقهٔ پیوار نیزتازه گی دارد. زیرا علاوه از توضیحات مندرج درکتاب "افغانستان درمسیرتاریخ"، "افغانستان در پنج قرن اخیر" و سائرکتب تاریخی، اخیراً خاطرات دیگری ازجنرال عبداللطیف خان، قوماندان توپچی جبههٔ تل، تحت عنوان "خاطرات یک قهرمان" در کشورآسترالیا به زیور چاپ آراسته شده است که مثلاً جنرال مذکور در صفحه ی (۳۶) آن چنین مینگارد: **"... با حملات شدید قوای انگلیس که در یک دقیقه به صدها فیر توپ برقوای من وارد میگردید، با این شدت**

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

حملات آنها عساکر و قوای توپچی خود را به کنار دریای کُرم رسا نیدم، یعنی اولین بار تل توسط اینجانب فتح و باقی قوا که به همراهی سپهسالار محمد نادرخان بطرف محاذ تل در حرکت بودند، اطلاع دادم {که} شما آسوده خاطر داخل این ساحه گردید، بعداً تمام قوای عسکری و افراد غیر نظامی به همراهی سپهسالار قرار داشتند تقریباً یک روز بعد در این ناحیه رسیدند.. . زمانیکه وارد شهر تل گردیدم این تعداد مردم مجاهد من از تحت فرمانم خارج و مسلمان تل نسبت اینکه قشون مجاهدین به مقابل کفار میجنگند، همه مردم آن شهر برای این افراد مجاهدم آب، یخ، نان، ماست، شیر، دیگهای پلو را برای مهمانی آنها تهیه نموده بودند..."

اکنون معلوم نیست، فاتح " تل " سپهه سالارنادرخان است؟ " شمس المشایخ و نورالمشایخ" هستند؟ "مولانا عبدالرحمن" و شاه محمود خان برادر نادرخان؟ ، جنرال عبداللطیف خان و یا کدام جنرال دیگری که تا هنوز اسم و رسمش مکتوم مانده است؟

باز، در صفحهٔ (۱۵) همین خاطرات گفته میشود که "**... ولی حضرات مجددی که قوای شان مرکز مهم انگلیسها را تصرف کرده بودند، متارکه را قبول نکردند** " مبادا با این گزافه گویی ها، حضرات خواسته باشند مانند جنرال نادرخان ادعای فتح و ظفرنموده تاریخ و کتیبه های باقیمانده از جنگ استقلال را بنام خویشتن تعدیل نمایند؟

اینکه آقای محمدهاشم مجددی مینویسد: "**شاه جوان بعد از مدت چهار سال تحت تأثیر اطرافیان خود بخصوص محمود طرزی ... قرار گرفت و خواست یک سلسله رسوم و تقالید اروپایی را به شمول اجراآت مصطفی اتاترک در افغانستان پیادکند و حضرات .. در جبههٔ مخالف امان الله خان قرار گرفتند** "، خود بخود اغراض سیاسی، فکری، قشری و مذهبی "حضرات " را به نمایش میگذارد. آیا توسعهٔ معارف، با سواد سازی ملت، نهادینه سازی حقوق زنان، تورید ماشین آلات غرض رفع نیاز های زندگی عامه، حمایت از هنرهای مختلف، صنایع تولیدی، زراعت و فلاحت و بالاخره، پیشرفت، ترقی، بیداری، عدالتخواهی و ملت نوازی که اعلیحضرت امان الله خان آرزو داشت درکشورتطبیق نماید، (گیریم که "رسوم" و "تقالید اروپایی" هم بوده باشد)، چه عیبی برای حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم افغانستان داشت؟ آیا ترکیه یک کشور اسلامی و کمال اتاترک هم رهبرترقی پسند آن کشورنبود؟ اگراعلیحضرت امان الله خان و یا هر رهبر دیگری میخواست و یا بخواهد ازخوبی ها و مزایای زنده گی آسایش بخش هرکشورجهان تقلید کند، مشروط بر آنکه موجب ذلت، اسارت و آبرو ریزی ملت نگردد، چه اشکالی خواهد داشت؟ امان الله خان تا چهارسال اول پادشاهی اش هنوز موضوع پوشیدن "کلاه شپو" و " سلام دادن با حرکت کلاه" و تغییر روز جمعه به روز شنبه و ... را مطرح نکرده بود. یعنی اصلاحات چهار سال اول اعلیحضرت، همه مفید، مثبت و مورد استقبال عامه بود، پس چرا "حضرات " درجبههٔ مخالف وی قرار گرفتند؟

دربرابراین پیشرط "حضرات" به امان الله خان که " **حکومت اسلامی براساس شریعت اسلام را پایه گذاری کند**" باید گفت که آیا قبل ازآن در افغانستان، حکومت اسلامی و نفاذ شریعت حاکم نبود؟ آیا حکومت امیر حبیب الله خان که مدت هجده سال را احتوا نمود، یک حکومت اسلامی نبود؟ و آیا شخص شاه، مرید "نقیب صاحب" چارباغ نشده بود؟ اگردرآن زمان حکومت اسلامی درافغانستان مستقر نبود، چرا پیر امیر("نقیب صاحب")، "حضرات شوربازار" و سائر "علما" و روحانیون اعتراض نکردند و بخاطر بعیت شان چنین پیشرط را تعیین نه نمودند؟

در مورد محمود بیگ طرزی نیز باید گفت که وی نه تنها عالم و فاضل و آزادی دوست و صاحب قلم و اندیشه بود، بلکه شخصیت مسلمان و شاگرد سید جمال الدین افغانی نیز بود. پس در چنین صورت، اگر امان الله خان ازهمچو یک شخصیت دانشمند و مدبرو مسلمان تأثیرپذیرد، جزمفاد، زیانی خواهد داشت؟ مهتمم رسالهٔ "خاطرات سیاسی" محمد صادق مجددی درصفحهٔ هفدهم چنین مینگارد: "... **محمد صادق مجددی در عین اینکه مسؤولیت خانقاه مجددی شوربازار را به عهده گرفتند، به تدریس علوم شرعی مشغول شدند. <u>این درحالی بود که مراقبت احوالات سیاسی و داخلی افغانستان را نیز مینمودند تا مبادا حکومت وقت واجبات خود را فراموش کرده از جادهٔ شریعت خارج گردد.</u> . . <u>زمانیکه امان الله خان به ممالک اروپایی و همچنان ترکیه، مصر و ایران سفر کرد، حضرت صاحب مراقب احوال ایشان بودند...</u>"**

هم میهن عزیز! از سالها بدینسو برای ما گفته شده بود که یک پیر، یک روحانی، یک صوفی و یک خداپرست واقعی هیچگاه به اموردنیایی، بخصوص به امور سیاسی و دولتی و مقام ومنزلت نمی اندیشد و جایش جزمسجد و مدرسه و خانقاه و عبادتگاه نیست. اما حال، وقتی در صفحهٔ هفدهم " خاطرات " محمد صادق خان مجددی میخوانیم که ایشان " **مراقبت احوالات سیاسی و داخلی افغانستان را نیز مینمودند و زمانیکه امان الله خان به ممالک اروپایی و همچنان ترکیه، مصر و ایران سفر کرد، حضرت صاحب مراقب احوال ایشان بودند** "، تعجب ما بر انگیخته شده بی محابا این سوال مطرح میشود که " حضرت صاحب " چه وظیفه و مجبوریت داشت که حتی "مراقب احوال" پادشاه مملکت در کشورهای خارجی هم باشد؟ آیا پیرطریقت دریک نظام اسلامی، جواز دارد که در امور سیاسی فعال باشد و به کاخ شاهان و امیران رفت و آمد کند؟ این چگونه تدریس شریعت، طریقت و تصوف بود که پیر خانقاه نشین، چشمش به تدریس و دلش مشغول" احوالات سیاسی" و نظارت برحکومت بوده است؟ تا آنجا که حتی وقتی شاه به " ترکیه ومصر و ایران" سفرمیکند، " حضرت صاحب مراقب احوال ایشان" میگردد؟

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

درهمین صفحه میخوانیم: **"عکسهای امان الله خان با عکسهای ملکهٔ افغانستان، ملکه ثریا با یکمقدار عکسهای خجالت آور دیگری که توسط اجنت های انگلیس و هندو ها تهیه شده بود برای بد نامی فامیل امان الله خان در افغانستان منتشر میگردید و ملت غیور افغان را از امان الله خان روی گردان میساخت. "**

خوب، مادامکه "حضرت صاحب" درک کرده بود و میدانست که عکسهای شاه و ملکه " با یکمقدار عکسهای خجالت آوردیگر" توسط اجنت های انگلیس، آنهم برای بد نامی فامیل امان الله خان در افغانستان منتشر میگردد، چرا بعنوان یک مسلمان متدین، مدافع شریعت و پیرطریقت، با در نظر داشت رعایت حرمت فامیل شاه افغان و ننگ افغانی و رسالت اسلامی، از طریق تبلیغ و ارشاد اذهان عامه، درصدد خنثی سازی دسایس اجنت های استعمار انگریزبر نیامد؟ چگونه همه توطئه های دشمن ملت افغانستان را مشاهده کرد، ولی نه از فامیل پادشاه اسلام دفاع کرد و نه از ناموس افغان در برابر اجنت های بیگانه؟ آنانیکه درک و سواد لازم نداشتند، دسایس دشمن کهنه کار را شناخته نمیتوانستند و ادعای ارشاد مردم و ضمانت شرع هم نمیکردند، اگرفریب اقدامات استعمار را میخوردند، سوال چندانی نبود، ولی وقتی "حضرت صاحب" با آنهمه "فهم" و "درایت" و "مراقبت" و " ..."، همه چیز را میدانست و بازهم با مخالفت ورزی در برابر شاه جوان و دلسوز مردم، در واقع " با دزد دهن جوال " میگرفت، هم جای سوال است و هم جای تأسف.

"حضرت صاحب" درصفحهٔ ۴۵ " خاطرات سیاسی" خویش، بیتابی هایش را چنین تبارز میدهد : **"... بعضی مخلصین را ملاقات نموده و با خود همفکر ساخته برای شان گفتم اگر پادشاه از اروپا مراجعت کند و طبیعت اهل اروپا مزاجش را مغلوب ساخته عزم کند عادات رذیلهٔ آن نابکاران را در وطن مقدس افغانستان شایع گرداند، ما مسلمانان را چطور حرکت کردن لازم است و اولاً با شخصیکه اظهار فکریه خود را کردم حضرت عالی منزلت استاذ محترمم مولانا عبدالرحمن صاحب رئیس محکمه تمیز مرکز کابل بود اوشان چون سابق ازین از اوضاع حکومت تنفر داشتند و بواسطهٔ که داخل موظفین بودند و خاصتاً ریاست محکمهٔ شرعیه تمیز که برتبهٔ قاضی القضات دانسته میشود به اوشان تعلق داشت و قوانین که حکومت جدید وضع مینمود حسب عادت باید از ملاحظه رئیس تمیز میگذشت به این سبب ... افکار حکومت به اوشان بیشتر معلوم بود و همه وقته از رفتار حکومت شکایت میکردند با من همدستان و متفق الرای شده فرمودند اگر حکومت زیاده ازین عزم ترویج عادات کفار را در دیار اسلامیه بنماید تا ریختاندن قطرهٔ آخرین خون خود پافشاری کرده در صدد منع حکومت خواهم برآمد. "**

دراینجا چند سوال عمده مطرح میشود: ۱) مادامکه هنوز شاه در اروپاست و به وطن برنگشته تا عملاً دیده شود چقدر " کفار مزاجش را خراب" کرده است، "حضرت صاحب" چرا و روی کدام انگیزه و منطق از "عادات رذیلهٔ آن نابکاران " به تب و لرز افتیده است؟ ۲) آیا " اظهارفکریه" ، تماسگیریهای خصوصی، آماده گی گرفتن برای مخالفت علیه شاه و دسته و گروه تشکیل دادن، در حکم توطئهٔ ضد سلطنت شاه امان الله خان نبود؟ و۳) مادامکه "حضرت عالی منزلت مولانا عبدالرحمن خان" که هم درمقام قاضی القضات مملکت و هم در " داخل مؤظفین " بود، مگر اجراآ ت شاه را نمی پسندید، آیا لازم نبود بجای طرح توطئه علیه شاه، استعفایش از کرسی بلند دولتی را تقدیم میکرد و با حفظ آبرو و شرافت خویش در خانه می نشست؟

"حضرت صاحب" درجای دیگر از خاطرات سیاسی اش پیرامون سفر اعلیحضرت امان الله خان و ملکه ثریا به اروپا، با تأیید باطنی تبلیغات زهرآگین دشمنان ترقی افغانستان در هند و لندن و ...، با یکنوع کین توزی و گزافه سرایی چنین مینویسد : **" ... اخبار های یومیهٔ لندن و پاریس و مصر با مجلات هفته وار مصوره صور فوتو های غرافیهٔ امان الله خان و ملکه ثریا را نشر نموده و جراید هند هم هما ن صور را گرفته درج صحایف اخبار کردند... هرکس صورتها را میدید اظهار تنفر میکرد زیرا شاه خانم یا ملکهٔ افغانستان را رعیت متدین افغان با لباس رقص و شب نشینی که نصف قامت علیایی او تماماً برهنه بود میدیدند... این صورتها بکثرت زیاد از طرف دشمنان خارجی افغانستان، خصوصاً انگریزها در سرحدات و قبایل بادیه نشین افغانستان نشر گردید و به مرکز کابل هم عدهٔ زیادی رسید... امان الله خان با انگریز ها یک دشمنی خیلی عجیبی داشت و از وقت طفولیت الی روزیکه از سلطنت استعفی میکرد سیاست او تماماً مخالف انگریز ها بود ...اگرچه این سیاست او بر یک اساس دینی قایم نبود، بلکه از دوستی روس ها و طبیعت بالشویزم نشئت کرده بود، ولی به هر تقدیر من این عادات او را تا زنده ام تحسین و آفرین میگویم. . . انگریز ها بخوبی می دانستند و میدانند که امان الله خان هیچگاه با حکومت اوشان دوست نمیشود واز این سبب بود که همگی عواطف ملت افغانستان را به نشر صور برهنهٔ ملکه به هیجان و شورش آوردند..."**

هرچند "حضرت صاحب"، بگونهٔ بسیار زننده یی راجع به عکسهای شاه و ملکه قضاوت کرده و با این حرکت خویش، عملاً درکنار توطئه گران خارجی و مخربین داخلی قرار میگیرد، حقیقت آن بود که باساس شرح اسناد و آثارآن زمان، عکسهای ملکه ثریا، لباس رقص و یا برهنه بودن تنش را نشان نمیداده، بلکه تنها بازوانش بدون پوشش دیده میشده. بازهم باید با صراحت گفت که آنچه مبرهن بود این بود که اعلیحضرت امان الله خان و بانوی اول مملکت (ثریا)، با آنکه اولین مسافرت رسمی و تشریفاتی شان به اروپا بود، با آنهم به شهادت گزارش ها و نوشته های سیاسیون و تحلیگران منطقه و جهان، توانستند بصورت بسیار شایسته، موفقانه و آبرومندانه یی دولت و ملت افغانستان را در جامعه ی اروپا و آسیا تمثیل نمایند. البته قبل ازان، نه تنها استعمار انگریز ملت افغانستان را برای مردم جهان "وحشی"

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

و "خشن" و "نا متمدن" معرفی نموده بود، بلکه کشور ما را بیشتر از نیم قرن در یک انزوای درد ناک و شرمناک سیاسی و دیپلوماتیک نگهداشته بود.
چنانکه ملاحظه میشود، " حضرت صاحب " در نوشته ی خود، یکبار برای آنکه خودش را مخالف انگریز نشان داده باشد، مینگارد که " امان الله خان عقیدتاً با انگریز ها یک دشمنی خیلی عجیبی داشت و از وقت طفولیت الی روزیکه از سلطنت استعفا میکرد، سیاست او تماماً مخالف انگریزها بود... و من این عادات او را تا زنده ام تحسین و آفرین میگویم" ، ولی از سوی دیگر، علاوه میکند که " این سیاست او بر یک اساس دینی قایم نبود، بلکه از دوستی روس ها و طبیعت بالشویزم نشئت کرده بود..."
از این اظهارات "حضرت صاحب " به روشنی دانسته میشود که وی افکار منسجم نداشته و پیرامون آنچه میگفته و یا مینوشته، دقت بخرچ نمیداده است. از یکسومتذکر میشود که " امان الله خان عقیدتاًبا انگریزها یک دشمنی خیلی عجیبی داشت و از وقت طفولیت الی روزیکه از سلطنت استعفی میکرد، مخالف انگریزها بود" و فقط متعاقب آن، علاوه میکند که " این سیاست او بر یک اساس دینی قایم نبود؛ بلکه از دوستی روسها و طبیعت بالشویزم نشئت کرده بود "، یعنی خواننده به این نتیجهٔ منطقی میرسد که وی و سائر عناصر قشری و تاریک اندیش جامعه، همه چیز را از زاویهٔ تنگ و تارفکری خود شان میدیدند و هنوز هم می بینند و با هیچنوع تحول، واقعیت های ملموس و پدیدهٔ تمدنی سر سازگاری ندارند.

نورگیتی فروز چشمهٔ حور زشت باشد به چشم موشک کور

این قشری گری و تنگ نظری دینی و مذهبی تا آنجا گسترش می یابد که " حضرت صاحب" میگوید : " ... به چشم خود می دیدم که افغانستان یک حکومت و ملت مسلمان که در روی زمین به تمسک دین و اطاعت سنت حضرت خاتم النبیین (ص) مشهورشده اینک " بطرف الحاد و زندقه روان است " و متعاقباً خطاب به افغانستان میگوید: " دخترهایت که با پرده و حجاب رفته بودند، بی پرده و بی حجاب آمدند، با عصمت از محیط وطن خارج شده بودند، بی عصمت داخل حدودت گردیدند. " ، درحالیکه نه مملکت به طرف الحاد و زندقه روان بود و نه دختران با عفت و با عصمت وطن بی عفت و بی عصمت شده بودند. هرگاه خوب دقت شود، اینهمه نالیدن ها و شکوه ها، علاوه از تاریک اندیشی مفرط، ناشی از یکنوع عقدهٔ درونی نیز میتواند باشد. برای آنکه این سخن به کرسی بنشیند، اینک از صفحات ۵۲ و ۵۳ " خاطرات حضرت صاحب " بخوانید : " **... حکومت مرکزی روز ورود موکب شاهی را به دارالسلطنت کابل اعلان کرد و برای استقبال اعلیحضرت همگی اهالی مرکز و اطراف دور ونزدیک آن بلکه روسای قبایل و عشایر افغانیه حسب اطلاعیهٔ حکومت حاضر مرکز شده وبه ساعت معین تماماً به مواضعیکه برای هر طائفه از طرف هیئت استقبالیه معین شده بود حاضر و آمدن پادشاه را منتظر بودند. این مسکین هم موقع ملاحظهٔ اطوار ظاهری پادشاه را بدست آورده داخل زمرهٔ استقبال کننده ها شده در ابتدا صف مستقلبین به طاق اولینیکه در موضوع {موضع} دهمزنگ نصب شده بود خود را رسا نیده و منتظر تشریف آوری ملوکانه بودم. دیری نگذشت که آواز کف زدن های شادمانی از صف های پیشترشنیده شد و وصول (موتر) شاهی را اعلان نمود و حینیکه بمقابل من (موتر) اعلیحضرت رسید ادای سلام نموده و دفعتاًمانند شخصی که سرسام شود وسر از پا نشناسد به بحر حیرت فرو رفتم. اعلیحضرت جواب سلام عاجزانه ام را خیلی به یک طرز دوستانه ادا نموده از چوکی (موتر) به قدری حرکت کرده و دست های خود را به سینهٔ خود گرفته اظهار محبت و شفقت نمودند... بعد از آنکه موکب همایونی از نظرم غایب گردید، سوار کالسکهٔ خود شده به طرف کوتی دلکشاه که برای پذیرایی پادشاه به انواع گلها و دستمالها مزین شده بود روانه شده و قبل ازوصول پادشاه به دروازه قصردلکشا رسیده بگوشه یی منتظر قدومش بودم... چون شخصاً بطور رسمی خبرنبودم و هم وظیفهٔ رسمی نداشتم درجملهٔ متفرجین به زیرسایهٔ یک درخت با دو سه نفر رفقا آرام گرفته ختامهٔ قدوم را به نظر دقت ملاحظه میکردم. .. از دروازه های منزل علیای قصر اجسام لطیفهٔ نسوان چون حیوانات عورجلوه گری میکردند... ساعتی تماشا کرده خود را به دروازهٔ قصر رسا نیده برای حضرت وکیل صاحب (محمد ولیخان) احوال حضور خود را رسانیدم. اوشان مرا اندرون خواسته در دهلیز داخل قصر ملاقات نمودند، برای شان اظهار کردم اگر ممکن باشد اعلیحضرت را زیارت کنم، فرمودند که اعلیحضرت به تفقد طایفهٔ نسوان مشغول هستند، شما کدام وقت دیگربرای ملاقات شان حاضر شوید. خانه آمدم و با حال پرغم خاطر مملو از حزن و الم بگوشهٔ خزیده به بحر حیرت، به گرداب حسرت، به غدیرتشویر، غریق لجهٔ نا پیدا کنارگردیدم... میدانستم این آتش (؟) خانمان افغانستان را طعمهٔ حریق میگرداند و با این سیل، بنیهٔ اسلام منهدم میشود و . . . یک انقلاب وحشیانه، انقلاب ارتجاعی و یک انقلاب خانه بر انداز عارض میگردد."** ایشان ادامه میدهد: " **عصرهمان روز بطرف خانهٔ وزیر صاحب دربار آقای محمد یعقوب جان روانه شده بعد مغرب او شان را وقتیکه به موتر سوار میشدند ملاقات کرده وعدهٔ ملاقات ثانویه را از نزد شان گرفته واپس به فقیرخانه خود ... آمدم... چند روز بعد از ورود اعلیحضرت مجبور شده عریضه ای بطور خیرمقدم به حضور پادشاه نوشته خود به قصر سلطنتی رفتم. در آن وقت ذات شاهانه به حرم سرا تشریف داشتند (نی نی غلط کردم- بازار چهارسوی عمومی، زیرا غیر از من همه کس از حاشیه نشینان و خدمت کاران ومؤظفین بدون اطلاع رفته میتوانستند) . . . عریضه را با یک ورقه یی که نام خود را درآن نوشته بودم تقدیم کرده از حضور خود اعلیحضرت تعیین وقت ملاقات را خواهش کردم و این جواب را از خواجه نظر محمد شنیدم: " اعلیحضرت گفته بودند**

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

در این چند روز خسته شده ام و حالا به لباس خواب ملبس هستم، وقت ندارم شما را ملاقات کنم یا وقت ملاقات را تعیین نمایم، کدام وقتیکه فرصت داشتم شما را خواسته ملاقات میکنم. "
با خوانش مطالب بالا، خوبتر فهمیده میشود که " حضرت صاحب" موقع برگشت شاه به وطن، اولاً میرود برسر راه ورودی شاه و ملکه می ایستد، با آنکه اعلیحضرت به پاس احترام بیشتر به او، اندکی از چوکی موتر حاملش بلند تر شده دست به سینه می بَرد، مگر چون " حضرت صاحب" انتظارات بیشتر ازان داشت، یعنی که شاه بایستی موکب اش را متوقف میکرد، ازان فرود می آمد و بحضور هزاران نفر اتباع دولتش، دست پیرخانقاه را می بوسید و او را با خود به کاخ شاهی می بُرد تا مستقبلین درمسیر راه می دیدند که مرتبت "حضرت صاحب" بالا تر ازپادشاه اسلام است. وقتی چنین نشد، با " کالسکهٔ" خود بطرف کوتی دلکشا که برای پذیرایی پادشاه مزین شده، روانه میشود و حتا خودش را قبل از ورود شاه به " کوتی دلکشا" به آنجا می رساند و " بگوشه یی منتظر" می ماند و پس از ورود شاه، بازهم تا درون قصر رفته با محمد ولیخان (نایب شاه) ملاقات میکند. مادامکه شرفیابی برایش میسر نمیشود، عصرهمان روز بیتابانه به منزل محمد یعقوب وزیر دربار می شتابد و ...
پس ازناکامی آنهمه شتافتن ها و شتارتهاست که " شعلهٔ آتش سراسر وجودش را مشتعل " میکند، " الحاد و زندقه را با چشم های خودش " مینگرد و " با حال پُرغم و خاطر مملو از حزن و الم" بگوشه یی خزیده " به بحر حیرت، به گرداب حسرت، به غدیرتشویر، غریق لجهٔ نا پیدا کران" میگردد. " حضرت صاحب " باز به دنبال آنهمه غم و غصهٔ اسلام دوستانه و فریاد های "واسلاما ! "، می افزاید: " زیرا میدانستم این آتش (آتش درونی خودش!)، خانمان افغانستان را طعمهٔ حریق میگرداند و با این سیل (معلوم نیست کدام سیل؟!) بنیهٔ اسلام منهدم میشود . . . نام اسلام از صفحهٔ روزگار برداشته شده . . . نوامیس مؤمنین مهتوکهٔ الحرمه و بی پرده خواهد شد... یک انقلاب وحشیانه، انقلاب ارتجاعی و یک انقلاب خانه بر انداز عارض میگردد..."
سوالهایی که از جملات و اظهارات " حضرت صاحب " مطرح میشود این هایند: درصورتیکه هنوزشاه و ملکه، تازه از مسافرت هفت ماههٔ شان بوطن برگشته هنوز از ابراز احساسات و استقبال مردم خود فارغ نگردیده و به اصطلاح هنوز عرق پای شان خشک نشده و پادشاه به دفترکار خود نرفته و شروع به کار رسمی نکرده است، این " حضرت صاحب " چرا و با کدام انگیزهٔ خاص در تب و تاب بی مانند افتیده است؟ چرا خودش را بی محابا به هر در می زند؟ آیا از ناحیهٔ طرح توطئهٔ " پتیاله " که به اشتراک مولایش (نورالمشایخ)، شاه محمود خان برادر محمدنادر خان، سردارعثمان خان و عبدالغنی خان و امثالهم در بیرون از مرزهای افغانستان علیه اعلیحضرت چیده شده و قبل از عمل افشا گردیده و مسلماً پادشاه ازان مطلع شده بود، روحاً نا راحت نیست؟ آیا آنهمه تلاشهای این پیر خانقاه نشین بخاطر درک نبض و تصمیم شاه پیرامون این توطئه و توطئه گران صورت نمیگرفت؟ در غیر آن، هر انسان عاقل که این بخش از خاطرات را بخواند، به زودی میداند که یک تلاطم خاص روحی و روانی(غیر از شریعت پناهی و ملاحظات مذهبی) ایشان را نگران و دست و پاچه ساخته است. ورنه با قرار گرفتن در صفوف مستقلبین و ادای احترام به پادشاه مملکت اسلامی افغانستان، دَین اسلامی و همشهری خودش را مانند هزاران افغان دیگر ادا نموده بود، چرا بجای آنکه از همانجا توسط "کالسکهٔ" خود به سوی خانقاه شور بازار بر گردد، به سوی کاخ شاهی می شتابد؟ چرا با چند تن از "رفقا " در " زیردرخت " و پشت دیوار ارگ منتظر می ماند و باز، چرا خودش را در چنان وضعیت خاص و هیجانی، با هزار مشقت به " دهلیز کوتی دلکشا" رسا نیده محمد ولیخان را مجبور میسازد تا او را ملاقات کند؟ چرا عصر همان روز به سرعت به منزل محمد یعقوبخان وزیر دربار می شتابد و چرا . . . ؟ و بالاخره، چرا بجای آنکه مانند سائرمردم افغانستان، از برگشت شاه و ملکهٔ مملکت اسلامی خویش شاد شود، " شعلهٔ آتش سراسر وجودش را مشتعل " میکنند ؟ و . . .
هم میهن عزیز! " حضرت صاحب " از این ناکامی و سر خورده گی درجهت شرفیابی بحضور شاه تا آنجا عقده مند و خشمگین و عصبانی گردیده است که پس از آنهمه شکوه و ناله، در صفحات ۵۷-۵۸و۵۹ خاطرات خویش چنین طعنه آمیز مینگارد: **" قاریین گرامی ملتفت شوند، اعلیحضرت امان الله خان همان عین الدوله صاحب هستند... که ده سال قبل حیینیکه من مریض بودم، یک روز بعد برای احوال گیری من در محلهٔ حضرتصاحب می آمدند و چون زمستان بود موتر و اسپ هم در گذر های کابل حرکت کرده نمیتوانست، ولی امان الله خان تا جادهٔ عمومی به سواری اسپ و بعد ازان پای پیاده در محلهٔ تنگ وتاریک بالای برف و یخ چند جا افتاده و خود را از احوال من واقف میکردند. خوب بیاد دارم که قبل از روز تخت نشینی شان به هفت روز شب جمعه برای استفسار احوال من آمدند و بمعیت شان محمد ابراهیم جان و جنرال محمود سامی نیز بودند. . . خیلی به مسرت بخانه یی که من افتاده بودم آمدند. . . امان الله خان آمد و بطرف شرقی خانه نزدیک دروازه درآمد بدو زانوی ادب نشسته بیک لطف و محبت احوال پرسی کردند . من از احوال علیا حضرت والدهٔ شان که درآن وقت به جلال آباد و مغضوب امیر حبیب الله خان بودند پرسیدم به یک لهجهٔ بسیار المناک گفت: " صحت دارند، اما صحتیکه بد تر از مرگ است چه امیرصاحب خیلی بر آنها فشار آورده حتی همگی زیور های شان را تا حلقهٔ گوش شان از نزد شان گرفته، زنی که شوهرش با او باین قسم شدت رفتار کند زندگی او چه خواهد بود . "**

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

حال، شما خواننده های عزیز از گفتار " حضرت صاحب " چه برداشت میکنید ؟ آیا عین الدوله در کار احترامگزاری و بکار گیری اخلاق نیکوی خود در برابر " حضرت صاحب " اغراق نکرده بود؟ آیا عین الدوله با رفتن به منزل حضرات، آنهم در موسم سرد زمستان، با پای پیاده در محلهٔ تنگ و تاریک بالای برف ویخ " و علی رغم " چند جا افتادن " و برخاستن و . . . از وقار شاهی، بخصوص در جامعهٔ استبداد زدهٔ آنروز افغانستان نکاسته و پیر خانقاه نشین را بد آموز نکرده بود؟ (درحالیکه همین حضرات وسائرعناصر روحانی و پیر و مرشد و ... در دوران سلطنت هولناک امیر عبدالرحمن خان، پدرکلان امان الله خان حتی بطرف دیوار های ارگ شاهی چپ نگریسته نمیتوانستند تا به زیرپای فیل انداخته نشوند!)، از سوی دیگر، آیا تغییر و تحول زمان و مکان، اوضاع و احوال موج وار روزگار، بخصوص شرایط خاص و مهم سیاسی کشور، منطقه و جهان، موقعیت پادشاهی و مشغولیت های پُر درد سر ناشی ازان برای " حضرت صاحب" غیر قابل فهم نبوده است؟ (من طی اثری که تحت عنوان " ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان " تألیف کرده ام، اقدامات و احترامات افراط کارانهٔ شاه در برابر بعضی از افراد و اشخاص کم مایهٔ آنروزگار را در زمره ی اشتباهاتش بر شمرده ام)، زیرا شاعر میفرماید:

.

افتاده باش لیک نه چندانکه همچو خاک پامال هر بنهره شوی از فروتنی

"حضرت صاحب " از کمال لطف و فروتنی و احترام اعلیحضرت امان الله خان چنان سوء استفاده میکند که بازهم طعنه آمیز مینویسد:

" در آن روز (در سالهای پادشاهی امان الله خان) حضرت مرشد مرحومم و حضرت مولایم و من و میر عبدالواحد آقا که یکی از ندیم های اعلیحضرت بود در موتر خصوصی (موترخاص پادشاه) نشسته و چون برای شخص اعلیحضرت محل نشستن نبود، فرمودند: " من خدمت موتر رانی را بعهده میگیرم " و الحاصل از پغمان الی کابل در رفتن و آمدن، اعلیحضرت امان الله خان موتر ران بودند... "

بنابران، " حضرت صاحب " متوقع بود اعلیحضرت حین باز گشت به کشور، کلیه شرایط رسمی و تشریفاتی و ضروری را کنار گذاشته، طرح توطئهٔ کودتا علیه خودش را که توسط حضرات در پتیالهٔ هند ریخته شده بود، ارزش نمیداد و حتی در ساعتی که درداخل حرم شاهی هم هست، او را بار میداد و بگونهٔ عاجل و فوق العاده او را ملاقات میکرد، وقتی شاه چنین نکرد، " حضرت صاحب" نه تنها " الحاد و زندقه " را با چشمان خودش دید، انقلاب ارتجاعی را پیشبینی نمود و زبان به طعن و لعن گشود و شروع کرد به " اظهار فکریه " با سائر توطئه گران درون دولتی. احساس غیظ " حضرت صاحب" چنان به شور می آید که با اینقدر گفتار و کردار مخالفانه و خصمانه علیه شاه اکتفا نکرده در صفحهٔ ۶۲ خاطراتش پیرامون جشن استقلال کشورکه در پغمان بر گزار شده، چنین مینویسد: **" حکومت امانیه موجوده این روز مقدس را به انواع رذالت، به اقسام شناعت به اصناف اعمال محزنه مدنس کرد. ازاین روز پرفروز یک بازار بی دینی و بی ناموسی پهن کرده، همگی مناهی و منکرات را جائز بلکه واجب نموده العیاذ بالله قاریین گرام البته ممکن است از اشخاص باشند که ایام عید استقلال را در صیفیهٔ پغمان به چشم خود دیده اند و اگر ندیده باشند از این کلمه قیاس کنند در خلال هشت روز جشن همگی محرمات از قسم خمر و قمار و زنا و لواطت حلال و مباح بود، بلکه قرار مسموعی (زنای محارم) هم چندان کراهیت نداشت ..."**

می بینید که از زبان و قلم "حضرت صاحب " ، این پیرطریقت و این روحانی خانقاه نشین چه می تراود؟ آیا واقعاً در روز های جشن استقلال کشور که قرار مسموع، پادشاه شخصاً دران اشتراک میکرد و با رعایا صمیمانه تماس میگرفت و از شادی آنها شاد میشد، " انواع رذالت " ، " اقسام شناعت " ، " بی دینی " ، " بی ناموسی " ، " زنا" و " لواط " صورت میگرفت؟ آیا مردم مؤمن و اما درد کشیدهٔ کشور ما یک شب در میان، خدای نا خواسته " رذیل " و " شنیع " و " بی دین " و " بی ناموس " و " زنا کار " و . . شدند؟ آیا توهینی بزرگتر از این به ملت نجیب و با ناموس افغانستان سراغ کرده میتوانید؟ آیا کسی هست که دروغ شاخدارتر از این را گفته یا شنیده باشد؟ به این ترتیب، دیده میشود که "حضرت صاحب " ، همینکه زمینهٔ شرفیابی اش بحضور شاه میسر نشده و نسبت با سابق، از چشم شاه افتیده است، عقده اش می آماسد و به بهانهٔ اینکه شاه " عادات رذیلهٔ نا بکاران اروپایی " را با خود به کشور آورده است و " مملکت اسلامی را الحاد و زندقه " فرو گرفته است و . . . دست و پاچه را در راه اندازی تبلیغات سوء، پیغام بازی و جمع کردن و متعهد نمودن سران جنوبی برای براه انداختن همان " انقلاب وحشیانه " و " انقلاب ارتجاعی " بر می زند. چون نسبت به دیگر اطراف مملکت، سکنهٔ سمت جنوبی به نظرش "غیور" می آمدند، بنابران، به همان سوی و سمت رو می بَرد. در عین حال، مشاهده میشود که " حضرت صاحب " در راه رسیدن به مقاصد سیاسی اش، عادت داشت که در مواقع مختلف، از عهد و پیمان روی قرآن نیز استفاده بعمل آورد. وی نه تنها از سران " رود زایی" و " مجلغو" و " غلک " و " کوسین " و " جاجی " و . . . عهد و پیمان قرآنی می طلبَد که " به وعدهٔ زبانی شان اطمینان کرده نمیتوانست " ، بلکه بعد ها نیز قرآن را میان حبیب الله خان و عنایت الله خان و نیز میان نادر خان و حبیب الله خان هم وسیله قرار میدهد. مگر وقتی همپیمانش (نادرخان) از تعهد و پیمان قرآنی در برابر حبیب الله کلکانی سوء استفاده

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

مینماید، از خود نه تنها هیچ عکس العمل دینی و شرعی نشان نمیدهد، بلکه با تأیید رژیم پیمان شکن او، وزارت مختاری اش در مصر را نیز با دل و جان می پذیرد.
"حضرت " شوربازار پا را از گلیم اش بیشتر دراز کرده مکاتیب "نصیحت " آمیزی عنوانی شاه میفرستد و باز، با " استاد" خود (مولانا عبدالرحمن پغمانی) دست به توطئه میزند و با جمع آوری مخفیانهٔ یکتعداد امضاها در راستای تکفیرشاه، رهسپارجنوبی میشود و میخواهد نیروی عسکری گردیز به فرماندهی عبدالغنی خان را علیه سلطنت اعلیحضرت بکار اندازد تا عاقبت، در اقدامات خویش ناکام و دستگیر گردیده همهٔ شان (عبدالرحمن پغمانی، عبدالمنان و عبدالحنان پسرانش، قاضی عبدالرزاق، قاضی عبدالقادر، ثنای معصوم جان مجددی (میاجان)، تحت الحفظ بکابل فرستاده میشوند و تحت محاکمه قرار میگیرند. " حضرت صاحب " مینویسد که محاکمهٔ شان در پغمان و بحضور شخص شاه آغاز گردید و شاه خودش از توطئه گران سؤال میکرد. و می افزاید که دران موقع، خطاب به پادشاه گفتند که " شما از جادهٔ شریعت خارج گردیده اید و بیعت شرعی از شما ساقط است" و " نصیحتاً " به شاه گفتند که "هرگاه شما توبه نموده احکام شریعت را احترام کنید ما کدام مقصد دیگری نداریم..." (یا للعجب !) مولانا که خودش از طرف شاه بحیث قاضی القضات مقرر شده و خادم دربارشاه وامورد‌ولتی است، به شاه نصیحت مکند و او را فاقد اساسات شرعی میداند... تناقض گویی در " خاطرات سیاسی " محمدصادق خان تا آنجا دخیل است که در صفحهٔ ۲۴ این خاطرات گفته میشود که **" در نتیجهٔ شهادت مولانا عبدالرحمن پغمانی و رفقای ایشان و همچنین بنابر پروگرام لادینی امان الله خان و حبس حضرت محمد صادق مجددی و برادر زادهٔ شان میاجان آقا، ملت افغانستان ضد حکومت امانی قیام کردند..."** یعنی قیام ضد سلطنت امانی در چهار چوب قتل عبدالرحمن پغمانی و حبس " حضرت صاحب " محدود ساخته میشود و التوای اعدام محمد صادق مجددی و برادر زاده اش نیز" بخاطرترس شاه از مردم " وانمود میشود. در حالیکه باساس اسناد مؤثق تاریخی، علیا حضرت به فرزندش (امان الله خان) سفارش مکرر میکند تا از اعدام "حضرت صاحب" منصرف شود و تنها همین دلیل بود که مانع اعدام وی شد. درهمین صفحهٔ ۲۴ میخوانیم که " امان الله خان به هندوستان نزد انگلیسها پناه برد "، در حالیکه اعلیحضرت روی ناگزیری از مرز قندهار به هند رفت تا ازان جا به اروپا رود. این رفتن، به هیچوجه در حکم " پناه بردن به انگلیسها " نبود. اگر قرار باشد که عبورشاه مستعفی از خاک هند به سوی اروپا، " پناه بردن به انگلیسها " خوانده شود، پس پناه بردن " نورالمشایخ " به خاک هند برتانوی و سکونت دیرینه اش درآنجا را که مد تها قبل از عبور امان الله خان ازخاک آن کشور صورت گرفته بود، چه بنامیم ؟ در جای دیگرمیخوانیم که " حضرت صاحب به عنایت الله خان گفتند من به شما بیعت نمیکنم، ولی برای توقف جنگ و کشتار کوشش خواهم کرد. " این ادعا در حالی صورت میگیرد که " حضرت صاحب " اولاً از فرط مسرت ناشی از خروج امان الله خان از کشور، به عنایت الله خان بیعت کرد و بعداً بعنوان رئیس هیأت شاه جدید نزد حبیب الله کلکانی به باغ بالا رفت. اگر موضوع بیعت در میان نمی بود، چگونه وروی کدام منطق سیاسی، از جانب عنایت الله خان بحیث رئیس هیأت نزد رهبر شورشیان کوهدامن فرستاده شد؟ بخصوص که اگر قرارتوضیحات صفحهٔ ۲۹ خاطرات مذکور،" حضرت صاحب" درحضورشاه جدید روبه وزرا نموده پرسیده باشد که " آیا شما تا آخرین لحظهٔ حیات خویش وفادار{ درقبال بیعت} خواهید بود؟ " وقتی هم که همه گفته باشند (بلی) و حتی یکی از وزرا تأ کید کرده باشد که سر خود را فدای اعلیحضرت معین السلطنت خواهد کرد، گویا بازهم " حضرت صاحب " گفته باشد که " گفتار شما را قبول نکرده به تعهد و پیمان شما اعتماد ندارم. از این برخورد و از چنین گفت و شنود (که اگرواقعاً صورت پذیرفته باشد) نه تنها انسان سخت متعجب میشود، بلکه جداً دچار شک و تردید هم میگردد. تعجب از این ناحیه که شاه جدید برجای خودش حضور دارد، وزرایش هم وفادارانه به دورش گِرد آمده و بیعت شان را اعلام کرده اند، ولی " حضرت صاحب " بعوض پادشاه پا پیش گزارده همانند کاسهٔ داغتر از آش، نه بیعت آنان را می پذیرد و نه به وفای شان " تا آخرین لحظهٔ حیات " اعتماد میکند. جالبتر اینکه "حضرت صاحب " قبل ازان به فرمان همین شاه جدید از خانقاه شوربازار با رضا ورغبت خودش به سوی کاخ شاهی شتافته است، ولی وقتی بحضور پادشاه مشرف میشود، چطورو باکدام دلیل موجه میگوید: " شخصاً به عنایت الله خان بیعت نمی کنم." (؟) شک و تردید هم برای آنکه غالباً با چنین بازی دیلوماتیک، او سعی میکند اگر بتواند دران لحظات حساس، عنایت الله خان را کم روحیه ساخته وزرا را نیز در آستانهٔ شک و تردید قرار دهد تا شانس به قدرت رسیدن حبیب الله کلکانی یا شخص دیگرمورد نظروی از میان نرفته باشد. اگر او واقعاً به عنایت الله خان بیعت نکرد، پس چه شد که ریاست هیأت رسمی او را برای رفتن نزد رهبر شورشیان کوهدامن پذیرفت؟ گوشهٔ دیگر جریان از اینقرار بوده که وقتی این پیراعتکاف نشین نزد حبیب الله کلکانی به کاخ باغ بالا میرسد، اوضاع را به نفع وی و به زیان عنایت الله خان تشخیص میدهد، یعنی حبیب الله و یارانش را برای غصب اورنگ پادشاهی قوی و مصمم می بیند، آنگاه است که فوراً به وی بیعت مینماید و پس ازان میکوشد عنایت الله خان را فرار دهد تا جا برای شاه جدید خالی گردد.
در برخی از اسناد آمده که محمد صادق خان مجددی وقتی نزد حبیب الله کلکانی در باغ با لا میرسد، بجای آنکه او را به پذیرش صلح ترغیب نماید، با اظهار این جمله که " سگ زرد برادر شغال است " ، به رهبر شورشیان تفهیم میکند تا بر موضع خود باقی بماند. باز، برای حبیب الله کلکانی میگوید: " کسی باید پس از عنایت الله خان پادشاه شود که یا عالم دین باشد و یا یکی از سرداران نامدار. " این گفته را تحلیلگران ما چنین تفسیر کرده اند که " عالم دین یعنی خودش و

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

سردار نامدار هم سردارعثمان خان دامادش) مقصود "حضرت صاحب " این بود که اولاً باید عنایت الله خان نیز از وطن خارج ساخته شود و دوماً اگر خودش یا دامادش به پادشاهی برسد که " نورالله نور" و الی، حبیب الله کلکانی نظر به اصل طرح و نقشهٔ سیاسی که از جانب مقامات هند برتانوی قبلاً ترتیب یافته بود، مؤقتاً به پادشاهی برسد تا اوضاع برای آمدن کاندیدای اصلی (محمد نادرخان) مساعد گردد.

تذکرات صحفهٔ ۳۳ " خاطرات " نیز جالب است، بخوانید: **"بعضی از حضرات منطقهٔ شمالی نیز بخاطر بندی شدن حضرت صاحب محمد صادق مجددی به مقابل امان الله خان اقداماتی کرده بودند و حبیب الله خان از ایشان کمک خواسته بود. به همین علت بود که مردم شمالی با بعضی از علما و خوانین این سمت وسایل زعامت و سر کردگی حبیب الله خان را فراهم کردند. حضرات سمت شمالی که اهل زهد و تقوی بودند، طمعی به حکومت نداشتند و در حکومت حبیب الله شرکت نکردند. یکماه بعد از استقرار حکومتش، حبیب الله خان فرمانی صادر کرد و حضرت صاحب را معاون و نائب خویش تعیین کرد، ولی حضرت صاحب این وظیفه را قبول نکردند. ایشان که مسؤولیت خانقاه مجددی را بعهده داشتند، میدانستند که حکومت حبیب الله خان استقرار نخواهد یافت و وابستگان حبیب الله خان از جادهٔ حق و عدالت خارج خواهند شد ..."**

این چگونه است که ازیکطرف حضرات منطقهٔ شمالی، با تبلیغات دامنه دار مذهبی، صدور فتوا های شرعی و تکفیر نامه ها و ...زمینه و وسایل زعامت و سر کرده گی حبیب الله خان علیه سلطنت امانی را فراهم میکنند، و اما، از سوی دیگربخاطرآنکه حضرات شمالی "اهل زهد و تقوی بودند"، طمعی به حکومت حبیب الله خان نداشتند و در حکومت وی شرکت نکردند؟ " نپذیرفتن مقام رفیع دولتی (نائب پادشاه) از طرف "حضرت صاحب " محمد صادق خان مجددی هم که جای سوال دارد. اولاً باید گفت که "حضرت صاحب " با آنکه بمثابهٔ یک روحانی خانقاهی، مسؤولیت ادارهٔ خانقاه شوربازار را به عهده دارد، از تماسگیریهای سیاسی با بلند پایه گان دولت، نظارت بر اوضاع واحوال مملکت، کنترول اقدامات و اجراآت شاه و وزرایش و حتی دیده بانی دقیق و موشگافانه بر مسافرت شاه امان الله خان به خارج از کشور و . . . ابا ندارد، یعنی خودش در خانقاه و دلش به دربارشاه بسته است، چه شد که نیابت پادشاه افغانستان را (که اگرواقعاً چنین فرمانی از سوی حبیب الله کلکانی صادر شده باشد)، نپذیرفت؟ اگربخاطرشکوه ها و ناله هایش در راه اسلام و شریعت اسلامی یی که در زمان شاه سابق" منهدم " شده بود، بنگریم، آیا لازم نبود، بعد ازآنهمه "الحاد وزندقه " که همه جای مملکت اسلامی را فرا گرفته بود، اکنون غرض خدمت به اسلام و انفاذ کامل قوانین شرعی، آنهم دوش بدوش "خادم دین رسول الله " دست و آستین برمیزد؟ باز، درحالیکه هنوز یکماه از استقرار حکومت حبیب الله کلکانی سپری نشدهٔ، "حضرت صاحب " ازکجا فهمید که این حکومت پایدار نمی مانَد و همکاران شاه از "جادهٔ عدالت " خارج خواهند شد؟ آنچه خواننده دقیق سنج و آگاه ازاین جریان و این تذکرات مندرج در " خاطرات " استنباط مینماید، اینست که " حضرت صاحب " یا در این باب به "استخاره" متوسل شده یا قویاً با جبههٔ سومی که شامل "مولا" یش (نورالمشایخ)، محمد نادرخان و برادران وی وحامیان استخباراتی هند برتانوی بود، در ارتباط نزدیک قرار داشته و در انتظارتغییر اوضاع و پیروزی "سپهسالار" هندوستانی (محمدنادرخان) بوده است تا بیاید و بر اورنگ شاهی تکیه زند و آنگاه آرزو های مشترک شان بر آورده گردد. و قتی هم که سپهسالار از راه رسید و سلطنتش را اعلام نمود، هنوز از وجود عدالت و آزادی و انفاذ شریعت و ... در مملکت اسلامی افغانستان خبری و اثری نبود . اما "حضرت صاحب" بجای نیابت شاه مقتول (حبیب الله کلکانی)، وزیرمختاری رژیم سپهسالار هندی در مصر را بخوشی زاید الوصفی پذیرفت و مولایش هم در کرسی وزارت عدلیهٔ سپهسالارتکیه زد. آنگاه دیگرمسلماً نه اسلام عزیز در خطر بود، نه شریعت خوارشده بود و نه " الحاد و زندقه " در کشور سراغ میگردید.

درصفحهٔ ۳۲ "خاطرات سیاسی حضرت صاحب " میخوانیم : " **... محمد نادرکه اکنون داخل کابل شده بود، اولین اقدامی {که} کرد، رفتن به خانقاه مجددی (بخوانیدمرکز توطئه های سیاسی) شوربازار بود. او باحضرت صاحب محمد صادق مجددی ملاقات کرد و از این طریق توانست مردم کابل را اطمینان دهد که تحت حمایت خاندان مجددی و علمای کرام قرار دارد و تحت رهبری ایشان داخل کابل گردیده است".**

نادرستی این گفتار، (و درصورت درست بودن احتمالی آن)، نکات غلط اعمال "حضرت صاحب " را چنین نشانی میکنیم :

۱) قبلاً درصفحهٔ ۳۵این خاطرات گفته شده بود که **"نورالمشایخ، نادرخان ویکی از نمایند گان مقتدر قوم خروط بنام آدم خان {قبل ازپیروزی نادرخان} موافقت کردند. موافقتنامه در حاشیهٔ قرآن مجید تحریر گردید و حضرت نورالمشایخ، نادرخان و آدم خان متفقاً این موافقت را امضا کردند و تأکید داشتند که محمد نادر خان حق گرفتن پادشاهی افغانستان را ندارد و هر زمانیکه هر سه آنها داخل کابل شدند، موضوع انتخاب شاه به مشورت بزرگان همهٔ اقوام محول خواهد شد."** پس وقتی نادرخان ازپیش با برادربزرگتر و "مولا" ی " حضرت صاحب" به موافقت قرآنی رسیده، با استفاده از توپ و تفنگ و هجوم افراد ایلجار آنسوی خط منحوس " دیورند" ارگ پادشاهی را اشغال کرده باشد. وقتی بمجرد داخل شدن درقلعهٔ ارگ، حتی بدون منتظر ماندن به حضور و ورود امضا کننده گان درحاشیهٔ قرآن، درجمع عدهٔ محدودی از تفنگداران و چاپلوسان وحلقه یی ازافراد قومش، بدون پرسان و مشوره با پیر یا مریدی، پادشاهی اش را اعلان نموده باشد، چه مجبوریت داشت که به منظور"اطمینان دادن " به مردم کابل، به ملاقات حضرت

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

صاحب محمد صادق مجددی به شوربازار برود؟ جنرال نادرخان که جزپیرامون پادشاهی خودش و رعایت خاطر مقامات هند برتانوی، به هیچ موردی نمی اندیشید، همانطورکه تفوق طلبی هیچ کس دیگری را نسبت بخود هم برنمی تافت، چگونه ممکن بود بگذارد تا مردم کابل بدانند که " وی تحت رهبری مجددی ها داخل کابل گردیده است؟ " چنانکه شخص محمد صادق خان میگوید که **" زمانیکه محمد نادرخان شهر کابل و ارگ شاهی را متصرف شد، رفقا و منصبداران سابقهٔ زمان امان الله خان را دور خود جمع کرد و به کمک آنها کوشش نمود تا حضرت نورالمشایخ و رؤسای اقوام داخل کابل نشوند . . . "** پس درچنین صورت و حالت، صاحب جدید تاج و تخت که بقول روان شاد میرغلام محمد غبار"کرسی پادشاهی را به سختی و جانکنی زیادی بدست آورده بود"، چه پروای محمدصادق خان شوربازارنشین را داشت که با دیدار با وی، مردم کابل را اطمینان بخشد و .. . اگراورنگ نشین جدید پروای مردم کابل را میداشت، لشکر مسلح ایلجار قبایلی را نمیگذاشت دکانها، منازل و دارایی عامه و دولتی را بتاراج برند و ملکیت های شخصی را زورمندانه و با تفنگهای پُرکردهٔ شان غصب نمایند.

۲) خوب، بخش دیگراین موضوع را نیز مینگریم و آن اینکه هرگاه نادرخان غاصب و سوگند شکن، آنهم درغیاب مولای محمد صادق خان (نورالمشایخ) تاج و تخت را غصب کرده بود، این ضامن دین و شریعت که قبل ازآن، چهارچشمه متوجه و مراقب اعمال و اجراآت غازی امان الله خان درداخل و حتی درخارج از مملکت بود، چرا به نادرخان نگفت که بتو بیعت نمیکنم، همانطور که گویا به عنایت الله خان گفته بود؟ درحالیکه سردارعنایت الله خان هیچگاه اعمال نا روا و نا پسند را انجام نداده بود. چرا جرأت نکرد همانسان که به ادعای خودش، به امان الله خان گفته بود " ازجادهٔ شریعت خارج شده یی، بیعت از تو ساقط شده است " ، به نادرخان نگفت که شیوهٔ اسلامی و شرعی پادشاه شدن، آنهم پادشاه یک مملکت اسلامی چنین نیست که تو درپیش گرفتی ؟! ، چرا هنوز دوماه از پادشاهی نادرخان سپری نشده، وزارت مختاری اش در مصر را با شادمانی می پذیرد؟ چرا بعنوان یک روحانی، پیرطریقت و " فدایی " راه اسلام و شریعت، دربرابرکشتارها، بگیربندها، تبعید کردنها، زندانی ساختن ها، سرکوب ها ، خونریزی ها و شکنجه ها و بیعدالتی های بی مانند سلطنت نادرخان و هاشم خان و ... اندکترین اعتراضی بعمل نیاورد؟

۳) یادآوری این نکته نیز لازم است که قبایلیان جنوب افغانستان و عده ای دیگردر کشور، " حضرات شوربازار" را هیچگاه بعنوان رهبران ملی و سیاسی نمی شناختند، بلکه به آنان صرفاً از رهگذرعقاید مذهبی و احترام به خلفای راشده احترام میگذاشتند و بس. پس نادرخان هم نیازی نمی دید تا به مردم کابل اطمینان دهد که او به تأیید یا به رهبری "حضرات " براورنگ شاهی نشسته است . احترام کردنها، مقرری ها و بکاربرد تاکتیک های عوامفریبانهٔ بعدی نادرخان و برادرانش، جز سیاست های انحرافی و خاندانی وی بود که ما درآن باره تبصره نمیکنیم.

باز، تناقض گویی دیگری را در صفحهٔ ۴۰ " خاطرات " مذکور میخوانیم : **" . .. اعلیحضرت نادرخان میدانست که محمد صادق مجددی شخص متدین، با وقار و با نفوذ افغانستان میباشد و کسی است که در قبال اعمال حکومت خاموش نخواهد نشست. او میدانست که فامیل مجددی یک قدرت مادی و معنوی بزرگی در افغانستان بودند، چنانکه اگر حضرت نورالمشایخ با نادر خان همکار نمی شدند، مردم جنوبی و مشرقی قیادت نادرخان را قبول نمیکردند، لذا اعلیحضرت نادر خان به این فکر افتاد که حضرت محمد صادق جان را از افغانستان دور نگهدارد و حضرت صاحب این پیشنهاد را { مقرری اش بحیث وزیرمختار رژیم در مصررا } به مصداق این گفته که کور از خدا چه میخواهد، بخوشی قبول کردند..."**

نادرستی این گفتار، با این شرح مختصر رد شده میتواند که اگر قرار می بود نادرخان کسی را از جملهٔ " حضرات شوربازار، از افغانستان دور سازد، آن شخص باید فضل عمر مجددی (نورالمشایخ) می بود که هم "مولای " محمد صادق خان بود، هم درمیان قبایل نفوذ بیشتر روحانی یا مذهبی داشت، هم شناخت وی در حلقات صلاحیتداران استعمار هند برتانوی مشهود تر بود و هم قبلاً با نادرخان موافقت نامهٔ مشترک را در حاشیهٔ قرآن امضا نموده و در واقع، شریک سلطنت نادرخان بحساب میرفت. پس این چه انگیزه و معجزهٔ بود که نادرخان اصل " حریف " را می گذارد و محمد صادق خان مجددی را از کابل دورمیسازد؟

درقبال ادعای " دور " کردن " حضرت صاحب " توسط نادرخان، دربخشهای پایانی همین صفحه، سه دلیل تذکر رفته است: دلیل اول اینست که گویا نادرخان خواست **" حضرت صاحب را از برادرش دور نگهدارد تا نتوانند متحداً از اعمال حکومت انتقاد کنند و مزاحم حکومت گردند. "**

دلیل دوم عبارت از اینست که **" با دور شدن { محمد صادق خان } از افغانستان، وی از اوضاع جاری مملکت بی اطلاع نگهداشته شود. "**

دلیل سوم هم اینکه **" خود و اولاد های شان در مصر با زند گانی مدرن و اروپایی خو گرفته از راه و رسم دینی به دور بمانند. "**

یعنی ، ۱) نادرخان از پیمان شکنی و تعهد قرآنی اش با " نورالمشایخ" و موجودیت وی درخانقاه شوربازار، این مرکزتوطئه های ضد امانی و اتحاد قبایلیان با اونگرانی نداشت، بلکه از اتحاد دو برادر در برابر خویش می هراسید. برادرانی که حاضربودند و عملاً حاضر هم شدند که با تصاحب کرسی های بلند حکومتی، دیگر نه مراقب اعمال حکومت بر سر اقتدارباشند و نه غم تطبیق احکام شرعی در مملکت را داشته باشند. ۲) نادرخان مطمئن بود که "

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

نورالمشایخ" با جنرال نادرخان و برادران وی چنان درهم تنیده است که نه با او از در ِ مخالفت پیش می آید و نه هم مقامات هند برتانوی اجازهٔ اندکترین مخالفت علیه نادرخان را میدادند. اگرچنین نبود، آیا "نورالمشایخ" و سائر مجددی ها درآن سالها ناظر اوضاع خونین، اختناق شدید سیاسی، اعمال خلاف دینی و شرعی و بیعدالتی های بی سابقه در داخل کشور نبودند؟ چرا حتی یک بار و یک لحظه هم صدایی بعنوان اعتراض بلند نکردند ؟۳) به یقین که محمد صادق خان وزیر مختار نادرخان نیز از مجرا های مختلف، بخصوص از طریق رسانه ها و کانال خانواده گی، کاملاً درجریان اوضاع و حوادث کشور قرارمیگرفت و خوب میدانست که مردم مسلمان افغانستان از دست نادرخان و برادران او چه می بینند چه میکشند؟ ۴) خوانندهٔ گرامی بیاد دارد که محمد صادق خان قبل از این، با غصه ها و ناله هایش بخاطر عدم رعایت موازین دینی و شرعی توسط حکام دولتی، بسیار سخن گفته و بخاطر عدم رعایت همین موازین شرعی بوده که دست و آستین را برای ناکام سازی اصلاحات ترقیخواهانهٔ دوران غازی امان الله خان بالا زد. پس اگر به این زودی و آسانی، آنهم در مصر اسلامی، خودش و اولاد ش " با عادات خارجیان عادت گیرند" (و یا اگر میگرفتند)، هم ادعا های قبلی اش نزد مردم دروغ ثابت میشد و هم در افغانستان، بیشتر ازآن روی و آبروی دینی و مذهبی یا روحانی نمیداشت. وی برخلاف دلیل گویی های بالا، با "حسن البنا" { رهبراخوان المسلمین مصر} ارتباط بسیار نزدیک قایم میکند، زمانیکه اولاد ش بزرگتر میشوند و مراحل ابتدایی مکتب را به آخر میرسانند، به آنها توصیه میکند تا به جمعیت اخوان المسلمین بپیوندند و حتی از "حسن البنا" خواهش میکند تا مراقب تربیت اولاد وی باشد. اگر از "اعتکاف" نشینی ها و کار در راه گسترش " اخوانیت " و تبدیل کردن عمارت سفارت به مسجد و سائر فعالیتهای ایدئولوژیک " حضرت صاحب " در مصر بگذریم ، بخشهای مندرج در صفحات 54-55 و 56 " خاطرات" او را نمیتوانیم نا دیده انگاریم . یعنی "حضرت صاحب " حتی در تعقیب و کنترول شدید سیاسی و اطلاعاتی اعلیحضرت غازی امان الله خان درموقع مناسک حج نیز با رژیم نادرخان و هاشم خان همکاری تنگاتنگ بعمل می آورد. لطفاً ازصفحهٔ ۵۴ " خاطرات " بخوانید:

" درسال سوم سفارت بود که حضرت صاحب به حکومت افغانستان اطلاع دادند که پادشاه سابق افغانستان امان الله قصد سفرحج را دارند. محمد نادرشاه، پسرکاکای خود (احمدشاه خان) را که وزیر دربار بود، به عربستان فرستاد تا یک محلی را برای خدمت حجاج افغانی (بخوانید مرکزفعالیت ضد امان الله خان) از دولت سعودی خریداری کند و ضمناً کوشش نماید افغانها و یا حجاج افغانی بدور امان الله خان جمع نشوند. احمد شاه خان مکتوبی به نادر خان فرستاد وخواهش کرد که دولت به حضرت محمد صادق جان سفیر افغانستان ماموریت دهد تا با ایشان کمک نماید؛ زیرا خود به تنهایی نمیتواند مانع افغانها از دیدن امان الله خان گردد. حسب پیشنهاد احمد شاه خان و امر نادرخان، حضرت صاحب که در آنوقت به مصر بودند، رهسپارسعودی گردیدند و قبل از ورود امان الله خان به جده رسیدند. در این وقت ادارهٔ تشریفات پادشان سعودی نظریهٔ ایشان را راجع به استقبال از امان الله خان جویا شد. حضرت صاحب گفتند . . . باید با امان الله خان بحیث یک پادشاه رفتار شود ... و در ضمن مراقبت او را نیز داشته باشیم ."

درصفحهٔ ۵۵ " خاطرات " اینچنین میخوانیم: " **روزی {امان الله خان} درحرم شریف با حضرت صاحب ملاقی شد و به مثل سابق که امیر بود دستهای حضرت صاحب را بوسید و از ایشان بخشش خواست. حضرت صاحب به امان الله خان گفت ما در حرم پادشاه پادشاهان هستیم. تنها غفار و بخشاینده اوست و اوست که گناهان را میبخشد. خداوند ما و شما را ببخشد و به راه راست هدایت کند تا در هر دو جهان سر فراز باشیم. آنچه ازشما میخواستم اینست که در توبهٔ خود صادق باشید و کوشش نکنید حاجی ها را دور خود جمع کنید و برای پادشاهی دو باره سعی نمایید. در این ضمن، امان الله خان به حضرت صاحب گفت که اگرمیدانستم شما اینقدر به وظیفهٔ سفارت علاقه دارید، همان وقت شما را سفیر مقرر میکردم. حضرت صاحب در جواب گفتند که اگر پادشاه هوشیاری می بودید سلطنت را از دست نمی دادید..."**

بخش دیگر این سلسله را نیز که درج صفحهٔ ۵۶ " خاطرات " است، میخوانیم و پس ازان به تحلیل و تبصره میپردازیم **" اگرچه امان الله خان که گذشته را فراموش نکرده بود، میخواست به حضرت صاحب ضرر برساند ولی محمد صادق مجددی با یک سیاست صادقانه و دوستانه توانست نقشهٔ امان الله خان را خنثی کند."** حالا، خوانندهٔ عزیز از شرح کار روایی های یک روحانی ظاهراً خانقاه نشین و اما سخت سیاسی که با برنامه های اصلاحی اعلیحضرت امان الله خان مخالفت ورزیده، در تحریکات و شورشهای ضد امانی فعال بوده، به جناح سپهسالار محمد نادرخان پیوسته و به وزارت مختاری سلطنت وی تکیه زده است، چه استنتاج میکند؟ اولاً باید پرسید که محمد صادق خان از جانب کدام منبع اطلاعاتی آگاه تر درجریان گذاشته شد که شاه سابق به حج می رود؟ چرا رژیم نادرخان با داشتن منابع عریض و طویل جاسوسی و موجودیت سفارتش در ایتالیا که وظیفهٔ عمدهٔ آن خبرچینی، تعقیب و کنترول امان الله خان درروم بود، ازتصمیم شاه سابق آگاه نشد، ولی این آگاهی را بوسیلهٔ " حضرت صاحب " از مصر بدست آورد؟ ترس، تعقیب و ظلم نادرخان، "حضرت صاحب " و حواریون آنها ازسفر امان الله خان، آنهم از شاه مخلوع غربت نشین که تنها برای ادای مناسک حج رفته است، از این آشکار تر میگردد که نادرخان حتی پسرکاکا و وزیر دربارخود را بصورت فوری و حتماً با پول گزاف و دستورالعمل های خاص رهسپار عربستان سعودی میسازد و " حضرت صاحب " نیز همهٔ کارهای سفارت را گذاشته سراسیمه خودش را به جده رسا نیده با آل سعود و منابع اطلاعاتی آن کشور تماس بر قرار میکند،

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

ازپادشاه سعودی میخواهد تا امان الله خان را تحت مراقبت داشته باشد و علاوه ازآن، ضمن دیدارش با شاه سابق در داخل حرم شریف، به او اکیداً میگوید که " حجاج افغانی را بدور خود جمع نکند و برای رسیدن به پادشاهی دوباره کوشش بعمل نیاورد ."

من، اولاً تردید دارم که امان الله خان دستهای محمد صادق خان را، آنهم در داخل حرمین بوسیده باشد، زیرا بوسیدن دست و پای هیچ انسانی درچنان موضع مقدس اسلامی جواز ندارد واگرجواز بوسیدن چیزی در آنجا وجود داشته باشد، باساس اعتقادات برخی از مسلمین، همان سنگ حجرالاسود خواهد بود وبس و باز، امان الله خان اینقدر شعور داشت که بداند بوسیدن دست دشمن خونی آزموده و شناخته شده درحکم خرد، مصلحت و تعقل انسان نیست. دوماً، اگر بقول محمدصادق خان، اعلیحضرت امان الله خان از او "بخشش " خواسته باشد، هما ن ضرب المثل " بگیرش که نگیردت " را میرساند. یعنی پادشاهی که با حصول استقلال سیاسی کشور از کام هند برتانوی، با اعادۀ آبرو و عزت ملت افغانستان در سراسر جهان، با تأسیس و تشکیل ده ها باب مکتب و موسسۀ علمی، تعلیمی، طبی و تولیدی به اولاد وطن، با تدوین و انفاد ده ها قانون مدنی و انسانی درجهت تطبیق عدالت در جامعه، با خطبه خواندن ها در مساجد، تدریس درمکاتب و نفرت از زن باره گی و عیاشی و مردم ستیزی و اسارت پذیری و ده ها و صد ها اقدام وعمل مفید، معقول و خدمتگزارانه دیگر برای خلق الله، و باز، چنین پادشاه محبوب و متواضع و خلع شده، از این روحانی سیاسی جفاکار، توطئه گر، و وزیرمختار برحال رژیم مستبد نادرخان، " بخشش " هم بخواهد. (یا للعجب!) اگراصل انصاف در نظر گرفته شود، این، "حضرت صاحب " بود که باید به مجرد دیدن اعلیحضرت امان الله خان، ازاحساس شرم آب میشد و بخاطر مخالفتها و تخریبها و توطئه هایش برضد وی، صدها مرتبه در خانۀ خدا از ایشان تقاضای عفو و بخشایش مینمود تا " پادشاه پادشاهان " او را ببخشد. و این، امان الله خان بود که خطاها و گناهان " حضرت صاحب " را نصحیت کنان به رخش میکشید تا در آن مکان مقدس از شاه سابق پوزش می طلبید و بحضور خدا استغفار میکرد.

اینکه " حضرت صاحب " خطاب به امان الله خان گفته باشد که " اگر هوشیار می بودی سلطنت را از دست نمیدادی " یک اشاره و معنی خاص دیپلوماتیک دران نهفته است، یعنی اینکه شاه سابق حرص و آز محمد صادق خان به مقام رسمی و اجرای وظایف خاص سیاسی او را در موقعش خوب درک نکرده بود و از جواب طعنه آمیز " حضرت" هم چنین بر می آید که امان الله خان مانند سپهسالار محمد نادرخان، زرنگ، موقع شناس و " هوشیار " نبود تا بداند کی را به کجا مقرر نماید، با کی چگونه رفتار کند و چگونه از غدر و فریبکاری و ستمگری استفاده نماید، ورنه سلطنت را از کف نمیداد.

علی الرغم آنچه دربالا خوانده شد، در صفحۀ ۵۶ " خاطرات " میخوانیم که **" اگرچه امان الله خان که گذشته را فراموش نکرده بود، میخواست به حضرت صاحب ضرر برساند، ولی محمد صادق مجددی با یک سیاست صادقانه و دوستان توانست نقشه امان الله خان خنثی کند. "**

من که از این ادعا هیچ فهمیده نمی توانم. البته در این گفته هیچ شکی نیست که امان الله خان تا آنزمان، اعمال خوب و بد، صادقانه یا خاینانه افراد و اشخاص در برابر خودش را هنوز بخاطر داشته است، اما از یکسو، قرار نوشتار قبلی، اگر شاه سابق دست محمد صادق خان مجددی را بوسیده و " بخاطر گناهان " نا کردۀ خویش بخشش خواسته باشد، از سوی دیگرچرا و چگونه میخواست به حضرت صاحب ضرر برساند؟ و آن ضرر چه نوع ضرری بوده؟ باز، هرگاه امان الله خان تصمیم به ضرر رسانی هم داشته، وی بمثابۀ یک زائربیوطن، بی پشتیبانه و بی وسیله، چطور میتوانسته به شخصی " ضرر " برساند که هم از پشتیبانی آل سعود برخورد داراست، هم وزیرمختار برحال یک رژیم سلطنتی است و هم منابع و امکانات پولی و اطلاعاتی و سیاسی مختلف را در اختیار دارد؟ چرا " حضرت صاحب " در خاطرات خود نگفته که نقشۀ امان الله خان چه بود که او توانست با بکار گیری " سیاست صادقانه و دوستانه " آنرا خنثی نماید؟ بسیار تعجب آور خواهد بود اگرکسی این ادعای بی پایه را پذیرفتنی بداند. بالعکس، آیا همین " حضرت صاحب "، احمد شاه خان وزیر دربار نادرخان و عمال آنها در عربستان سعودی نبودند که شاه محبوب واما مغضوب ِغربت نشین افغانستان را مسموم نمودند تا مورد الطاف بیشتر نادرشاه، مقامات هند برتانوی و طرف بخشایش شاه شاهان درحرم شریف قرار بگیرند؟ نادرشاه و پس ازاو برادرش (سردارهاشم خان) که مدت هفده سال بعنوان صدراعظم مطلق العنان حکومت کرد، چون سایه در پی امان الله خان و حرکات وی افتاده بودند و حتی از طرحریزی ترور فزیکی شاه مخلوع ممکن هم دریغ نورزیده باشند و اقدامات نادرشاه درآستانۀ سفرامان الله خان به عربستان سعودی و پیشخدمتی های اطلاعاتی " حضرت صاحب " تنها بخشی از تلاشهای رژیم خانوادۀ نادر خان را تشکیل میدهد.

"حضرت صاحب " در صفحۀ ۸۵ " خاطرات سیاسی " خویش پیرامون مکتب مستورات که نخستین مکتب دخترانه در زمان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان بود، توأم با عصبیت خاص مذهبی چنین مینگارد: **" ... {دختران} بی دینی را یا د گرفتند در بدل اینکه عفت و عصمت را بیاموزند خلاعت و شناعت آموختند. به مقابل اینکه جوهر شرف و ناموس خود را حفظ کنند، یگانه گوهر دوشیزگی را از دست دادند و هرکدام از دختر ها قبل از آنکه جوان شوند مادر شدند. دخترهای مکتب حسب مقتضیات نفس اماره بار دار شدند و سقط های متعدد در کوچه و بازار کشف گردید. پدرها و مادرها و برادر ها خجالتمند و منفعل شدند، دختر های مکتب حسب مقتضیات نفس اماره و شیاطین مکاره در بی حیایی و بی شرمی گوی سبقت از فاحشه ها ربودند، درکوچه و بازار مغازله و معاشقه شان زبانزد عوام گردید**

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

و نائرهٔ کج رفتاری شان شطهٔ لهیبهٔ خود را به عیوق (ستاره) رسانید. در همگی افراد مکتب مستورات از سن ده ساله گی و بعد آن دوشیزه گی به صفت عنقا مغرب متصف شد. حینیکه دختر ها از مکتب مستورات و جوانها از مکتب امانیه بوقت عصر خارج میشدند یک حالت عجیبهٔ اختلاط این دو جنس مشاهده میگردید که یکنفر انسان با غیرت و شرافت نمیتوانست بسوی آنها نگاه کند. این وضعیت مخالفهٔ دین و عادات افغانستان در ملت غیور افغان بدرجهٔ تأثیر خراب کرده بود که نه تنها مکتب مستورات بلکه نام معارف و مکتب را الحاد و زندقه میدانستند. . . "

نخست باید دانست که معنی و مفهوم واقعی " عصمت " و " عفت " چیست ؟ **عصمت**، باساس فرهنگ لغات فارسی عبارت از پاکدامنی، اجتناب از معاصی، نگهداشتن نفس از آ لوده گی و گناه. و اصطلاح **عفت**، به معنی احتراز از محرمات، اجتناب از شهوت حرام، پرهیزگاری و پارسایی و بی گناهی است.

باید اکیداً گفت که مردم افغانستان (اعم از زن و مرد)، همانطورکه در دینداری شان شهرهٔ آفاق بوده اند، در ناموس داری و افغانیت و اخلاق نیز شهرت به سزا داشته و دارند. بخصوص در دوران شگوفایی ناشی از زعامت اعلیحضرت امان الله خان که خودش یکی از شاهان جوان، پُرکار، بیزار از خوش گذرانی و زن باره گی و شرب و خمربود، صفات ناموس داری، وطندوستی و آزاده گی و معارف پروری توأم با حفظ عفت و عصمت و ... بر اوج نیکنامی و تحسین جامعه رسیده بود. جوانان و دوشیزه گانی که در زمان اعلیحضرت از مکاتب فارغ شدند، عملاً از این رهگذر نمونه بودند. نشان و مدال معارف، بمثابهٔ عالی ترین و ارزشمند ترین نشان ها و مدالها شناخته شده بود. شریف ترین و با شخصیت ترین افراد (چه داخلی و چه خارجی) برای تدریس اولاد وطن در چهار چوب معارف استخدام شده بودند. شاه از مکاتب پسرانه و ملکه از مکاتب دخترانه تفتیش و نظارت دایمی بعمل می آوردند. شور و شوق زنده گی بخش در حلقات معارف آنزمان، همه را به وجد آورده بود و برای اولین بار، شاگردان معارف احساس شخصیت مستقل، غرور مثبت و شادمانی میکردند. حال، وقتی " حضرت صاحب" در برابر آنهمه خوبی ها و جوش و خروش علم دوستانهٔ اهل معارف بد بین و غمگین بوده، منوط بخودش و روانش میباشد و اما، وقتی اولاد با شرف معارف را به " از دست دادن گوهر دوشیزه گی " ، " باردار شدن " ، " سقط جنین" ، " بی حیایی" ، " فاحشه گی " ، " معاشقه و مغازله " آنهم در مجاری عمومی متهم نموده همه را منحرف و بد اخلاق میخواند، درواقع، همهٔ ملت افغانستان را توهین میکند.

به برداشت ما، آنهمه برچسب های ناروا به دامان پاک پسران و دختران وطن درعصر سلطنت درخشان اعلیحضرت امان الله خان، حیثیت گِل خشک به دیوار را دارد که علی رغم تلاش " استاکار" (استادکار)، پیهم فرو می ریزد و هیچ جایی را نمی گیرد. از نوشته های " حضرت صاحب " آشکار میگردد که وی تنها در مورد معارف و جوانان دامان فیضبار معارف آنزمان مخالف نبوده، بلکه در کنار مخالفت و دشمنی سیاسی با اعلیحضرت امان الله خان، در برابر محمود بیگ طرزی، پدر مطبوعات افغانستان نیز کینه توزانه و بیرحمانه به قضاو ت می نشیند؛ چنانکه در صفحهٔ ۹۹ " خاطرات " خویش، پیرامون وی چنین مینگارد: " ... سنین شباب خود را در استانبول و دمشق گذرانیده و انواع اعمال شنیعه را مرتکب شده بود..."

من نفهمیدم "حضرت صاحب " علی رغم آنهمه ادعای مسلمانی و شریعت دوستی و روحانی گری و ... چطوربخود حق داده بدون ارائهٔ سند و حجت و بدون در نظر داشت مسؤولیت اسلامی و افغانی و وجدانی ، در بارهٔ ایام شباب علامه محمود بیگ طرزی قضاوت منفی نماید؟ آری ! در بارهٔ همان طرزی یی که تمام مراحل جوانی اش را در خدمت پدردانشمندش و قسماً در محضر سید جمال الدین افغانی و عمدتاً در تک و پوی علم و دانش و فضیلت سپری کرده است. وقتی میخوانیم که " حضرت صاحب" مینویسد: " محمود بیگ، کینهٔ عبدالرحمن خان و عائلهٔ او را بخاطر پرورانیده و حالات زحمت آیات مسافرت خود را از خاطر محو نکرده بود و احیاناً میگفت که امیر عبدالرحمن خان پدر و عایلهٔ مرا از افغانستان نفی کرد، من تا انتقام خود را از عایلهٔ او نگیرم آسوده شده نمیتوانم. " ، فوراً این سوال مطرح میشود که پیرخانقاه نشین چگونه جرآت میکند بدون آنکه چنین حرفهایی را از زبان شخص محمود طرزی شنیده و یا در جایی از قلم وی خوانده باشد و حتا بدون آنکه کسی این حرفها را روایت کرده باشد ، با آوردن صرفا کلمه ی " احیاناً " آنرا جعل میکند ؟ درحالیکه همه میدانند جعلکاری و سخن کاذبانه در اسلام و بخصوص برای یک روحانی شریعت مدار ممنوع است . اگر یک لحظه بپذیریم که محمود بیگ طرزی " کینهٔ عبدالرحمن خان را بخاطر پرورانیده " باشد ، نه تنها حق مسلم او، بلکه حق انسانی و مسلم مجموع نفی شده گان اززادگاه اجدادی شان بوده و هست. و اما، پرورانیدن کینه علیه " عائلهٔ " عبدالرحمن خان از بزرگی و فضیلت علامه طرزی بدور بوده است. چنانکه تزویج دو دختر جوان، باعفت و با عصمت اش با دو نواسهٔ عبدالرحمن خان (شهزاده امان الله خان و شهزاده عنایت الله خان) و ایجاد اختلاط عائله میان دو خانواده، دلیل بر این مدعا بوده میتواند.

کین ورزی " حضرت صاحب " در برابر شخصیت والای علامه محمود طرزی تا آنجا پیش میرود که در صفحهٔ ۱۵۱ " خاطرات سیاسی " خود، با بی عفتی تمام چنین مینویسد: **" مؤسس خلاعت و رذالت در افغانستان، مجسمهٔ نفاق و طغیان، شالودهٔ تمرد و عصیان امان الله خان، مخرب افغانستان همین شخص { علامه محمود طرزی} است و بس. او درصنعت تحریر ید طولایی داشت و اولین اخبار هفته وار را در افغانستان بنام (سراج الاخبار) تأسیس و توزیع نمود. یک کتاب بنام (سیاحت سه قطعه زمین) نوشته و احوالات مسافرت خود را از استامبول {استانبول} الی اسکندریه**

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

تحریر داشته. اگر کسی این کتاب { را } ملاحظه کند، میداند که آقای بیگ بکدام درجه در زنا با فاحشه های بیروت و اسکندریه و بعضی ساحلهای اروپا منهمک بوده با زنهای که با او در کشتی همسفر بودند، چطور معاشقه داشته، بخصوص یکنفر مادام " ماری " را در کشتی چقدر توصیف میکند. خصوصاً یک شبی را که در اسکندریه به همراه یکی از فاحشه ها " سپیده مه پرتو " نام به صبح آورده به چه آب و تاب تعریف این فاحشه را کرده و اقرار به زنا با او نموده، زیرا در هر جا که شب میشد با یکی از فاحشه ها گذشتانده احوالات خود را واضح و مفصل بیان کرده ".

از موضعگیری سیاسی و گفتار سراپا اتهام آمیز " حضرت صاحب " علیه شخصیت ملی، علمی، ترقیخواه و خدمتگزار مردم و مطبوعات افغانستان (علامه محمود طرزی) چنین استنباط میشود که هر که را دران سالها، گروپ نادرخان، سفارت انگلیس در کابل و ملاهای وهابی و دیوبندی دشمن میپنداشتند، " حضرت صاحب" نیز آنان را " مجسمهٔ نفاق" ، " زنا کار" ، " شالودهٔ تمرد" و " ..." میخواند. پس بی مورد نبود که در یکی از اعلامیه های گماشته گان انگریز(شورشیان جنوبی علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان) از پادشاه خواسته شده بود تا " ملکه ثریا را طلاق دهد و محمود طرزی را از افغانستان اخراج نماید ."

انسان نکته سنج و حساس وقتی نوشتهٔ " حضرت صاحب " را میخواند و به جریانات شورش ارتجاعی سمت جنوبی دقیق میشود، ارتباط منطقی موضعگیریها و نوشته ها و قضاوتها را کاملاً درک میکند.

نتیجهٔ کلی: سرزمین بلاکشیدهٔ افغانستان، همانسان که هیچگاه ازتعرض دشمنان زورمند زمان و زمانه ها مصوون نبوده است، باشنده های درد مند آن نیز هیچوقت از یک رهبری سالم، مردمی، دلسوز و عادل بهره یی نداشته و زنده گی آرامی را نیآزموده اند. بخصوص، از اواخر قرن هفدهم به بعد که اختاپوس استعمار اروپایی به حرکت در آمد، دیگر ملت افغانستان روی خوشبختی را ندید که ندید. این خطهٔ کهن، گاه دردام اسارت اشغالگرانی گیر مانده است که از سرزمین های غرب و شرق و شمال و جنوب، وحشیانه هجوم آورده اند و زمانی هم درمیان دو قدرت بزرگ و رقیب فشرده شده است.

اگر از زمانه های بسیار دور یک لحظه بگذریم، در قرن هجدهم و نزدهم، یعنی پس از اشغال شبه قارهٔ هند توسط استعمار انگلیس، قرار بود افغانستان در دو مرحلهٔ ده ساله به رهبری دو پادشاه تحول پسند، راه تکامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بپیماید که در هردو مرتبه، خفاش استعمار هند برتانوی آنرا درهم فشرد: دوران ده سالهٔ زعامت امیر شیر علیخان (از۱۸۶۳ تا ۱۸۷۸ میلادی) و دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان (از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ میلادی).

امیرشیرعلیخان فرزند امیردوست محمد خان، وقتی از جنگهای ذات البینی و یا کشمکشهای خانواده گی بر سرقدرت و مکنت فارغ گردید و پایه های سلطنتش استحکام نسبی یافت، درصدد راه اندازی یک سلسله اصلاحات فرهنگی، نظامی و اجتماعی بر آمد و خواست گذشته های درد ناک ناشی از جدالهای درازمدت فرزندان پاینده خان را جبران نماید. و اما، هنوز نهال این اصلاحات ریشه نگرفته بود که اختاپوس استعمار انگلیس از جنوب شرق کشور در رسید و گلوی شاه و اصلاحاتش را فشرد و کشور ما را تا چهل سال دیگر در دام اسارت افگند.

پس از گذشت چهل سال اسارت خارجی و سکوت ننگین ناشی ازان بود که امان الله خان جوان، با همت، آزاده و ترقیخواه در سال ۱۹۱۹ میلادی، پردهٔ سکوت و اختناق ننگین استعماری را درید و قیادت جنگ استقلال خواهی ملت افغانستان را به عهده گرفت و پس از حصول پیروزی ملی، خواست جُنب و جوش اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتي کلتوری غرض رفاه و سعادت مردمش را براه بیندازد. شاه جوان در همین راه پرُ ثواب، صواب دانست بر خلاف شاهان و امیران ماضی، از بسا امتیازات شاهی و اورنگ نشینی سنتی بگذرد، طلسم قدرت و صلابت جادویی و فرعونی را بشکند، لباس ساده بپوشد، ساده و بی پیرایه زنده گی کند، با مردم عزیزش محشورباشد، از شادی آنها شاد و از غمگینی آنان غمگین گردد . . .

اما، با دریغ که اینبار هم، همان اختاپوس هزار پای کین توز که در نبرد ملت افغانستان به قیادت اعلیحضرت امان الله خان زخم برداشته بود، مجدداً به حرکت در آمد و بگونه ماهرانه تر از پیش، بجان و حیثیت شاه جوان و ترقی پسند افغان و به آرزوهای ملت افغانستان چنگ انداخت. چنانکه تاریخ گواه است، استعمار زخمدار هند برتانوی اینبار بیشتر از فعالیتهای جاسوسی، تبلیغات مذهبی، بکار گیری ملا و مولوی و پیر و مرشد و روحانی و خان و خانزاده علیه دشمن سر سخت خویش (شاه امان الله خان) و برنامه های ملی و اصلاحی اش استفاده نمود که امروز اسناد محرمانهٔ آرشیف های هردو کشور استعماری آنزمان (روس و انگلیس) در معرض دید عامه قرار گرفته اند و اولاد وطن میتواند با مطالعه اسناد مذکور به عمق جفا ها و خیانتهای افراد و اشخاص پی ببرد.

ضربت استعمار علیه امان الله خان و پروژه های اصلاحی وی آنقدر کاری و ماهرانه صورت گرفت که هشتاد سال بعد ازآن نیز می بینیم که نه تنها ملت و مملکت افغانستان هنوز بحال نیامده، بلکه قدم به قدم به سوی پرتگاه و تهلکهٔ سیاسی نزدیک و نزدیک تر هم میشود.

پس، محمد صادق خان مجددی (حضرت شوربازار) حق داشته بمثابهٔ عنصر قشری و ضد ترقی، در کنار سائر قشریون رجعت گرای مذهبی (واما قدرت طلب)، در راستای خواست و منافع مقامات هند برتانوی (آگاهانه یا غیر آگاهانه) بر ضد شاه روشن ضمیر و ملت دوست افغانستان (اعلیحضرت غاری امان الله خان) موضع گیرد، تبلیغات سوء نماید، طرح توطئهٔ سیاسی ریزد، از ابزار دینی و مذهبی (الحاد و زندقه) علیه شاه جوان و نیکو خصال استفاده

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

بعمل آرد، بلکه ملکه ثریای دلسوز و مدافع حقوق و حیثیت زن افغان را به " بی عفتی " متهم کند، پدر ملکه ثریا (علامه محمود طرزی) را " زناکار" بخواند و حتي آنقدر از خود بیخود گردد که دوشیزه گان پاکدامن معارف افغانستان را به " فاحشه گی " و " باردارشدن " قبل ازعروسی و " سقط " کردن و . . . متهم سازد و بالاخره، با سقوط سلطنت اعلیحضرت و خروج وی از کشور، نفس راحت بکشد و با سائر دشمنان سوگند خوردۀ عزت و شرف و وفار ملت افغانستان، لبخند رضائیت بخشی بر لبانش نقش بندد و تا وزارت مختاری دورۀ سلطنت اعلحضرت نادرشاه نایل آید .

پس بهمین ملحوظ است که " حضرت صاحب " ، این روحانی خانقاه نشین و معجزه گر " فقیر خانۀ" شور بازارکابل، وقتی به کرسی وزارت مختاری در مصر می لمد، " خاطرات سیاسی " اش را برای فرزندانش قلمی میکند تا معجزه گریهای سیاسی اش در صفحات تاریخ افغانستان اسیر " ماندگار" شود. بلی! ماهم میگوییم که این " خاطرات سیاسی " و کرده های محمد صادق خان مجددی، درصفحات تاریخ میهن زخمدار ما بگونۀ عبرتناکی " ماندگار " خواهد بود...!

پایان

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکني د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په خیر و لولـئ